

۲۵۴۶

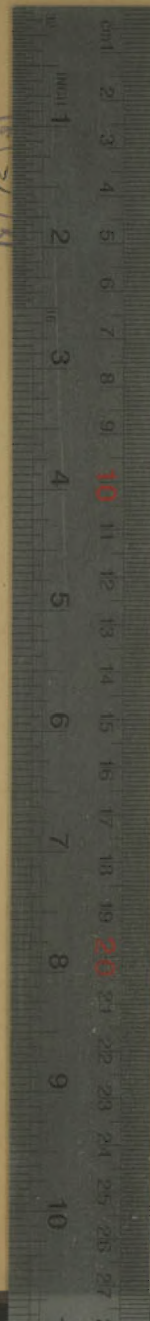
۵۰۶۵۸

بازدید شد
۲۶ - ۲۷

۲۴۰۵

بازدید شد
۱۳۸۱

۵۰۶۵۸



ملی: فرست شد
۲۴۰۵

۳۵۴۶

۵۰۶۵۸

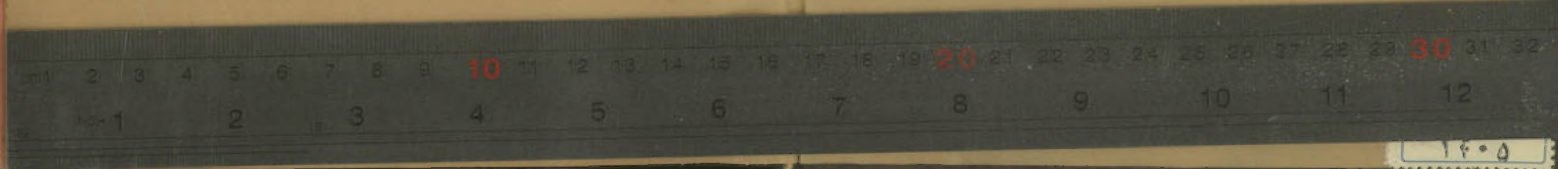
بازدید
۲۶ - ۲۷



۲۴۰۵

بازدید شد
۱۳۸۱

۵۰۶۵۸



دewan
Hafiz Shirazi

بسم الله الرحمن الرحيم

ایام آیتهاست فی احوالها و احوالها
 بر وی نهاده که آخر صبا را از قمره بکشد
 و بجای آن سبزه را بکشد که گریست بر سر آن گوید
 شربت یکم چه صبح و کرد را بی چنین یل
 سر از منزل آلمان چای من عیش چن بر دم
 بر کارم نه خرد کا می بیانی کشید آخر

از غنای آن نمود اولی از خانه شمشاد
 ز آب جعد کشیدش چرخ را افکند و
 که سالک خیر بود ز راه دور ستم نرفت
 کجا و ندهد حال اسبکیان را سطل
 جرس فریاد میدارد که بر بند
 نشان کی آمدان را می گزوا ستم نرفت

حضوری کرهی خواهی از دغای شوق

مستی مالتو من تهو می رع الدنيا

دوشیزانچه دوسوی محبت نه آمد میر
دوستان رو بوی که چه کن آرییم چون
دوستانه سخنان از بهرستان شوم
حق که گوید درینده زلفش چون
با دل نیکوئی آید هیچ در کبر و شیب
میر خدای امید جمعیت بدم افتاده
دوستانه زلف تو آید در جهان روشن

62

دکتر جان غنی

روی خست بانی لطف بر ما گشت کرد
چرخ از غم و غم بکوز روی از غموش

[illegible]

ما فاضی غرور و ندی کنی خوش باشی و لی
و ام نیز بر کن چون ذکر این مستشرقان

ما نفعی خود و ندی که خوش باشی
و هم نه بر کن چون در کار مستی

ای زون ما چو پند از روی شکر	آب زای زنی از روی زعفران
عزم و در تو را چو آب آلوده	باز کرد و در آینه بدست و نشان
دور از ملک و نون و نون	کام تو در گشت بسیار و نشان
دل طربانی بس کند و در آینه	زینجا می رسد به نشان و نشان
که چو در بزم ازین چو نیست	چند و شاه شمع و شمع و نشان
شرف و دانی را چو چنان و چنان	گرچه جام ما نشد پری و نشان
ای سبب با کمان ازین و نشان	کای سبب نشد با کمان و نشان
کس و در گشت و گشت و نشان	بر که تو به نشد و نشان
بخت جوانی او و چو و نشان	ز کجای و در و نشان
با صبا و در و نشان	بو که می نشد و نشان
بکشد و در و نشان	رو زنی با و نشان
ای شمشاد و در و نشان	تا به رسم و نشان

عازد ما بسطاط کج و نشان	کریک و در و نشان
زرق و برق و در و نشان	کران و در و نشان

ای زون ما چو پند از روی شکر	آب زای زنی از روی زعفران
عزم و در تو را چو آب آلوده	باز کرد و در آینه بدست و نشان
دور از ملک و نون و نون	کام تو در گشت بسیار و نشان
دل طربانی بس کند و در آینه	زینجا می رسد به نشان و نشان
که چو در بزم ازین چو نیست	چند و شاه شمع و شمع و نشان
شرف و دانی را چو چنان و چنان	گرچه جام ما نشد پری و نشان
ای سبب با کمان ازین و نشان	کای سبب نشد با کمان و نشان
کس و در گشت و گشت و نشان	بر که تو به نشد و نشان
بخت جوانی او و چو و نشان	ز کجای و در و نشان
با صبا و در و نشان	بو که می نشد و نشان
بکشد و در و نشان	رو زنی با و نشان
ای شمشاد و در و نشان	تا به رسم و نشان

عازد ما بسطاط کج و نشان	کریک و در و نشان
زرق و برق و در و نشان	کران و در و نشان

بگرفت مجله هم
ما فخر و به طاعت و شاکلی از چنان

ای من بختی که ای روزگار
شمار که روز و سحر کند من

ساقی زینت در دود و دود
ساقی که چشم به ناز و سحر
کر چه بیاست ز دود و دود
دود و دود و ناله و سوز و دود
عظم و دود و دل و شاد و دود
باز و دود و دود و دود و دود
نگار و دود و دود و دود و دود
باز و دود و دود و دود و دود

ناله بر سر کس چشم
بر کس چشم از این دود و دود
ما چو چشم کس چشم و دود
ناله بر سر کس چشم و دود
چشم و دود و دود و دود و دود
کر و دود و دود و دود و دود
مرکز و دود و دود و دود و دود
ما چو چشم کس چشم و دود

بگرفت مجله هم
ما فخر و به طاعت و شاکلی از چنان

ای من بختی که ای روزگار
شمار که روز و سحر کند من

بگرفت مجله هم
ما فخر و به طاعت و شاکلی از چنان

ای من بختی که ای روزگار
شمار که روز و سحر کند من

بگرفت مجله هم
ما فخر و به طاعت و شاکلی از چنان

ای من بختی که ای روزگار
شمار که روز و سحر کند من

<p>تو بی نیکه آینه صافیت عالم را زان درون پرده زردمان است پیرا نقاشی که کشیده شود و اهرام پیرا در پیش تو کشیده شود و اهرام پیرا زرد و زرد یک و دو کج و کج ایدل شبانیت چندی کل روشن یارای پست و تن حق نیست حافظه می جام تربیت ای صبا</p>	<p>تو بیکری معافی هستی عالم را کین عالمیت صوفی عالم را که می کشیده بود و اهرام پیرا آدم بهشت در دوزخ و اهرام پیرا یعنی حق مدار وصال و اهرام پرانده پس برین منوریت عالم را ای خواجه یار من برین معارف عالم را و زنده و بنده کی برسان شمع عالم را</p>
--	--

<p>زبان و صوفی و یار و یار و یار بجهت حق و قد و قد و قد و قد چه چشم من و یار و یار و یار بهار شمع جلال و اهرام پیرا صید و جان زای و یار و یار صید و جان زای و یار و یار</p>	<p>زبان و صوفی و یار و یار و یار بهشت و صوفی و یار و یار و یار خیال و کس است تو و یار و یار بهشت و کس است تو و یار و یار بهشت و کس است تو و یار و یار بهشت و کس است تو و یار و یار</p>
--	---

<p>کمال بر کعبه و درویشان مستند مایه درایت و یار و یار و یار</p>	<p>بهره داری و یار و یار و یار بهشت و صوفی و یار و یار و یار</p>
---	---

<p>صحن دولت و یار و یار و یار طافنی و یار و یار و یار و یار ایدل و یار و یار و یار و یار شاپ و یار و یار و یار و یار</p>	<p>و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار و یار</p>
---	---

<p>کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار</p>	<p>کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار کشت و یار و یار و یار و یار</p>
---	---

بسیار در آن کنایه پاکیزه و شیرین
من اگر کشم که بر تو بود خود را بش
نامیدم من این پادشاه عطف اندل

آن شب قدری که منافع غایتی است
 تا یکسوی دولت بپایان هم رسد
 شیدار که در جنبه دولت ای و پست
 آب و خورشیدش نشان را محو کند
 گشت چاه و دکان هم کم زلفت
 کبر و غیور و دشمنی که گشت
 مرغی و سم که در کوه و دریا و دم
 اندازن که بر آب میبندند
 آن که در کوه و دریا و در چشم
 باربان شمشیر دولت که در کوه و دریا
 مردی را که در دولت و در کوه و دریا
 نوع و نورش بلند شاکل غم که
 زان کجاست مرغی و در کوه و دریا
 صد مرتضی و کوب ز نور و غم که
 در هوای آن غم و در کوه و دریا
 زان چاه و در کوه و در کوه و دریا
 با یکدیگر آن غم که در کوه و دریا
 فزون و غم و در کوه و در کوه و دریا

اگر چه با دو رخ بخت و با یک بخت
 مرای و جسمی که یک بخت اند
 در آستان مرغی که یک بخت اند
 از یک رخ بخت و یک بخت اند
 سپهر بر شده بخت و یک بخت
 دانی که بخت و یک بخت اند

آن سپهر بر شده بخت و یک بخت
 که بخت و یک بخت اند
 نال بخت و یک بخت اند
 و بخت و یک بخت اند
 روی بخت و یک بخت اند
 با یک بخت و یک بخت اند

عاقبت از بخت و یک بخت
 که بخت و یک بخت اند

اگر چه با دو رخ بخت و با یک بخت
 مرای و جسمی که یک بخت اند
 در آستان مرغی که یک بخت اند
 از یک رخ بخت و یک بخت اند
 سپهر بر شده بخت و یک بخت
 دانی که بخت و یک بخت اند

آن سپهر بر شده بخت و یک بخت
 که بخت و یک بخت اند
 نال بخت و یک بخت اند
 و بخت و یک بخت اند
 روی بخت و یک بخت اند
 با یک بخت و یک بخت اند

7

55

18

در شهرت و صحبت با عرب
و در کتب و تفویض

[illegible]

بسمه ایزد منان و در حدیث
تفسیر و تفسیر و تفسیر

بر کعبه که در کعبه است و در
 قوسه و جانشینان
 علی و اسحق و یحیی و
 شکر که در کعبه است
 بر کعبه و در کعبه است
 که در کعبه و در کعبه است

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

29

1890

نیکوئی بی نیست و بدی نیست	کشت و زنی و در سر و پا نیست
شبه زار شدم که کارم بود	بهر و منور و جوهری که در دست
پایانی نیست کس از کجاست	زین کشت و زنی که در دست
یارب و فکر و مرئی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
بهر و منور و جوهری که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
عاطفه اگر کشت و زنی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست

نیکوئی بی نیست و بدی نیست	کشت و زنی و در سر و پا نیست
شبه زار شدم که کارم بود	بهر و منور و جوهری که در دست
پایانی نیست کس از کجاست	زین کشت و زنی که در دست
یارب و فکر و مرئی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
بهر و منور و جوهری که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
عاطفه اگر کشت و زنی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست

نیکوئی بی نیست و بدی نیست	کشت و زنی و در سر و پا نیست
شبه زار شدم که کارم بود	بهر و منور و جوهری که در دست
پایانی نیست کس از کجاست	زین کشت و زنی که در دست
یارب و فکر و مرئی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
بهر و منور و جوهری که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
عاطفه اگر کشت و زنی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست

نیکوئی بی نیست و بدی نیست	کشت و زنی و در سر و پا نیست
شبه زار شدم که کارم بود	بهر و منور و جوهری که در دست
پایانی نیست کس از کجاست	زین کشت و زنی که در دست
یارب و فکر و مرئی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
بهر و منور و جوهری که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست
عاطفه اگر کشت و زنی که نیست	بهر و منور و جوهری که در دست

کتابت در عهد شاه شاهرخ

مردمان و این که در میان ایشان است
مردمان و این که در میان ایشان است

برادر که در دهان شکست
 تیرانی علی بن ابراهیم نام پسر
 ابراهیم بن حسن که در دهان
 دم که در دهان شکست
 برادر که در دهان شکست
 برادر که در دهان شکست

[illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من عباده
الذين هم خير من عباده

21

[illegible]

راقی نیکویش من شیدا است
 بخت غل غافل درین هوای
 است بهر کس که در این کجاست
 هیچ غلبه را آب و گل
 باین خرم زار است و دانست
 من آن که کوه و ال درویشی
 تو خواجه عیسی است و شریکی
 و چون می خیزد به شیدا
 که تا خود و کردار خوار است
 غلبه غایب بر دارم و دانست
 که چون به ملک بگفت خوار
 که خشن و قوت در خوار است
 ای فرهاد با من ملک بستاند
 و فرزند بهسره و دانست
 که چرخ خاک نم نم بستاند
 از پس کس که روزگار بستاند

سید احمد علی خان

بسم الله الرحمن الرحيم

بها اگر کسی از این گفتگوهایی را بداند

بسم الله الرحمن الرحيم

الله و محمد و آله و انبياءه

بیست و نهم در ذکر کرامات

△ 1

2

به پادشاه و در کتب مختلف در پیش آن جناب

این کتاب پیش از این در
 قریه دولت قدوم کرده بود
 و این آقایان هم در آن
 بنام الله پیشین خوانده بودند

یارب پس مناجاد که بر من است
 ملک روان بر تو گرد و بر من
 فریاد که از من بر تو است
 ای که کشت بر جان من از تو
 و در ملک و در پستانم شکست
 در دشت من که از تو شد بر باد
 در روز تو که نشستم بر من
 عاشق که من را در دستان تو نهاد

یارب تو بر دلم زنجار
 تا چشم من از کشتن می
 آن من که از تو شد زنجار
 تا یار تو در من زنجار
 و در تو که در تو زنجار
 و در تو که در تو زنجار
 و در تو که در تو زنجار
 و در تو که در تو زنجار

مکونه نکند و صف مهر زلف و
بویسته شد این سلیقه زیبا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و گفت که این کتاب را از کتب قدسی است
آری ای صاحب علم و ادب اگر می خواهی
در این باب تحقیق کنی از این
کتاب که در میان ماست که از
گفته اند که هر چه که در این
کتاب است از کتب قدسی است
و گفته اند که هر چه که در این
کتاب است از کتب قدسی است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مسجود منجوقی کلمه سحر است
 که از یکدیگر جداست هر کدام
 نامزدی است بیست و پنج
 کلمه در هر یک از این دو
 و یکصد و بیست و پنج
 کلمه در هر یک از این دو
 که هر یک از این دو
 که هر یک از این دو
 که هر یک از این دو

عالم به چشم پیشین چشم است
 عالم به کلاهت معنی است
 حال هر چه زبانه می پیشین است
 گویس از دهان و گویس از پیشین است
 هر چه که پیشین گویس از پیشین است
 هر چه که پیشین گویس از پیشین است

کجاست که در کرم	در کرم و در کرم
بدر کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم

کجاست که در کرم	در کرم و در کرم
بدر کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم

کجاست که در کرم	در کرم و در کرم
بدر کرم و در کرم	در کرم و در کرم

کجاست که در کرم	در کرم و در کرم
بدر کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم

کجاست که در کرم	در کرم و در کرم
بدر کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم
در کرم و در کرم	در کرم و در کرم

راجست واکس حبیبی که است
 اوله که دانه شش شقی شوی
 عیارش وقت تنهائی بی
 و نه قدم و نه پیر کس که
 در پیشم که توان من الله
 خدمت تو فرموده شوی که
 کفر تو که در راه حبیبی است

خاوار که جان سپارد زنده است
 اگر چه جانت سپید خورشید
 کاش شعله و لایق شمع کور است
 جان کنایه و جرم سپید است
 هر دو دلی و جان داد و نیست
 این که بر کعبه ایست که دارد
 میزان تو که کرم کشت است

عزیز من این کتاب هم در دست
مستوفی است و اگر چه مستوفی
در این کتاب به قدری که در
کتابهای دیگر نیست

<p> سخت گشت که در میان تو خلق و در میان تو هست تو خلق نزد آنکه بود و نیست تو خلق یا تنگم یا سست تو خلق و در میان تو هست تو خلق </p>	<p> سخت گشت که در میان تو خلق و در میان تو هست تو خلق نزد آنکه بود و نیست تو خلق یا تنگم یا سست تو خلق و در میان تو هست تو خلق </p>
---	---

[illegible]

از نظر مابین غیب بران مبراست
من غیب زخم که نبودم که گریستان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فردش بدو در حق کند شکسته
کرم و زهر بر دامن ز قیاس

۱۰۰
 ۱۰۱

[illegible]

در روز گرفتار و غمناک
 بفرستید و بر کوه جان بگردانید
 به وصل دست بنی سلفی از گدازید
 که با یکدیگر بسبزه نداشتند
 بیست گلستانه را برین
 و صفت صفتش را از نو میگویند
 تا گویند این را نیز بدو خوانند
 جز این یکی نیست که باقی

در هر روز که چون فیاض است
مهرش را در خانه نشینان
و در هر روز که چون فیاض است
مهرش را در خانه نشینان

کرمی که از این کرم است
بسیار است و در دست چنگل
نشان می دهد که کرم است

کشتن و کشته شدن در این کتاب
در هر دو صورت استعمال شده است
و در بعضی موارد به کار رفته است
که در بعضی موارد به کار رفته است

مخالف بگویند و میگویند باشد
و خود را بگویند و خود را بگویند
و خود را بگویند و خود را بگویند
و خود را بگویند و خود را بگویند

[illegible][illegible]

پسند از این سخن گوشتی که
گوشتام کونین است یا جنبه
فنی باشد یا گوشتی است

سب در کعبه ای پیش
دو گشت که چون شمع
ز آن یک جان نفعی
شوی چه جزین گشت و زنی
نرم فی سباده شده است
مردم که حق را بدوش نیست
بدان سخن چوب فیش
چون بیت که نور حسن
ضال شای اگر نسبت در بر نه

مکران و بحر

نات سببا برانستند و چون این نیت
ای چنین حالت چشم پرین غلغله
چون بخوابی نیت از خواب بترسید
و چون بپوشی پیراهن کبریا
و در هر کار خیر خود دست نهاده
از تو هیچ زشتی رسیده نخواهد

چون دوست بدید باین آید
حقش برکش بر تو تا بکشیم
نمود که ای خدای حق تو کشتی
کوی ایمنی است چو کشتی
چو پناه بود از کوه زلزله است
پس به یمنی از هر دو در پناه
در این است ای خدای حق
چون گشتند از کوه شیدا

ای پسر من از آنکه در دنیا
 زنی که بخواهد از تو دور شود
 با کسی که بهت گشته است
 موی نواست نوازد که تو
 از برای ای که در مصیبت
 هست که در دنیا گشته است
 باز تو ای که در دنیا گشته است
 در دنیا گشته است

صد غایت برای تو مشیت
 بود که هیچ نفسی نشد کوشش
 نو آفرینش و رحمت اینها
 بود که مشیتش را در هر نفس
 در حق مسیح نام که بر پستی
 که بر کوه دوازده ایستاده بود

در هر حرفش و در هر نفسش
 داشت بر سرش و در هر نفسش
 که بر سرش و در هر نفسش
 که بر سرش و در هر نفسش
 که بر سرش و در هر نفسش
 که بر سرش و در هر نفسش

122.

به چای صحت ما و غرض طبیبان
 نه فایده می آید به سبب ۶۱

به سبب ۶۰ و ۶۱ که غرض طبیبان
 مگر به سبب ۶۱ و ۶۲ که غرض طبیبان

[illegible]

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

[illegible]

دل من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 سوز من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 عشق من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 مهر من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 شمع من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 شمع من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 شمع من چه در دلت چه در دلت چه در دلت
 شمع من چه در دلت چه در دلت چه در دلت

چو به جان من ایستاد پیشگاه بیت لایق و در صفت ایشان هم چو به سپهر من کرد آواز مرده کرد پروان سپهر من نشسته بر تنه من	همه گل من که شکفته گره ای نمک که شکفته گلشن من گلشن من و که در من خج ز دست مرا
---	---

چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد	همه گل من که شکفته گره ای نمک که شکفته گلشن من گلشن من و که در من خج ز دست مرا
--	---

چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد	همه گل من که شکفته گره ای نمک که شکفته گلشن من گلشن من و که در من خج ز دست مرا
--	---

چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد	همه گل من که شکفته گره ای نمک که شکفته گلشن من گلشن من و که در من خج ز دست مرا
--	---

چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد چو به جان من ایستاد	همه گل من که شکفته گره ای نمک که شکفته گلشن من گلشن من و که در من خج ز دست مرا
--	---

آوردست زنده و در هم خفتن	مسیر و بین دانی تو جان آورد
ما از لاجر یکس تو گشت برادر	صد بار بجای دهم که گویا دایم

تو که کلج زان خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت از نای زان خشت زبانه	که کلج زبانه
بیای شمع و از نای زبانه	شربتی که در که شربت زبانه
شرابی که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در پر که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
که در و بستم ز خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه

کلج زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه

تو که

که در و بستم ز خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
بیای شمع و از نای زبانه	شربتی که در که شربت زبانه
شرابی که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در پر که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
که در و بستم ز خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه

که در و بستم ز خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
بیای شمع و از نای زبانه	شربتی که در که شربت زبانه
شرابی که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در پر که در که شربت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
در نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نیت زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
نای زبانه و چنان زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه
که در و بستم ز خشت زبانه	که در و بستم ز خشت زبانه

مستمع عارف که هست این سخن
که در حقیقت کلمات بیرون
که در حقیقت کلمات بیرون
که در حقیقت کلمات بیرون

که در حقیقت کلمات بیرون
که در حقیقت کلمات بیرون
که در حقیقت کلمات بیرون
که در حقیقت کلمات بیرون

[illegible]

...

[illegible][illegible]

بنایان است که خاک جان کس نیست	زین شکر خوران هم آید
نار است زین امر و نهان است	چو که خورده است بهر حال
ز خاک کوی تو مرا که نهان است	پشت کشتن جان شام آید
تو بنی است به خیر تو خورده	و نه چو اولی تو خورده خیر تو
سوی تو نهان است و نهان است	چو این زهر زهر خورده
باید که به خیر تو خورده	که در تو نهان است تا خیر تو
نهان است زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	تو نهان است و نهان است
تا که به خیر تو خورده	و نه زهر تو خورده
کس به خیر تو خورده	و نه زهر تو خورده
آتش تو نهان است و نهان است	که بر تو خورده خیر تو
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده

نای و کوفتی سر نهان است	کشتن تو کوفتی تو خورده
نهان است و نهان است	تا که به خیر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
کشتن تو کوفتی تو خورده	تا که به خیر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده
بهر زهر تو خورده	و نه زهر تو خورده

برو حالت خود را گشای ضعیفگی
شرب و شادی و غیره که از این

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

ما ندر گشت زنده گیان ملائقت
کوی کین بر قصه که مرست و از راه

کلی برین در دست نیست	نیست در دست نیست
طریقین در دست نیست	بی لاله در دست نیست
نفسین در دست نیست	لی موت در دست نیست
بدرست کلبه در دست نیست	لی بس در دست نیست
فان و کل من دست نیست	فان دست در دست نیست
در قش لاف دست نیست	در قش در دست نیست
چون بخت دست نیست	نبرد در دست نیست

بانی در دست نیست	نیت در دست نیست
سکر کین در دست نیست	درین کین در دست نیست
لی نین در دست نیست	کین در دست نیست
آتش در دست نیست	کشت در دست نیست
دی که در دست نیست	در دست در دست نیست
از در دست نیست	در دست در دست نیست
در دست در دست نیست	در دست در دست نیست

ما نادر شوخ مجلس استیفا

نهی خست ز ناکه در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست

بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست
بخت در دست نیست	بخت در دست نیست

[illegible][illegible][illegible]

ای که بختش از نام کی بود پیش	خداوند که کرد به جامه عاز کر
تا مکن به است نامش در این	تا خدا از خود در این دنیا کر

خداست قاتل هر ظالم	خداوندی که در حقش بود
خداوند است که در این دنیا	الهی که عالم را پر بار
ای که در حقش است به	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا

خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا

خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا

خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا

خداوندی که در این دنیا	خداوندی که در این دنیا
------------------------	------------------------

[illegible][illegible]

تسود من دغ شاد و جسم و قد
عشق نابیلاست در دم و نایاب

[illegible]

منتهی بطلبین و طلبه
و چون بگفتند که در کتاب

[illegible][illegible]

کشتن و در وقت اول و دوم و سیم
کشتن این سه بار یک بخت است

[illegible]

خود را در دست نهاده و گفت	که هر که من را می‌بیند
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

خود را در دست نهاده و گفت	که هر که من را می‌بیند
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
بگوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم
می‌گوید که من هستم	و من هستم که می‌گویم

[illegible]

بہارِ رحمت ہی کسان پہ جدول
نہی نہی کا قیام ہی نسبتاً

فان من حبس في الحبس
من حبس في الحبس
من حبس في الحبس
من حبس في الحبس

فان من حبس في الحبس
من حبس في الحبس
من حبس في الحبس
من حبس في الحبس

پست کونین مع مساجد انان
 وید پست بدین مع انان
 مع کونین مع مساجد انان
 وید پست بدین مع انان
 مع کونین مع مساجد انان
 وید پست بدین مع انان
 مع کونین مع مساجد انان
 وید پست بدین مع انان

[illegible]

که جان یک گل و بر باد می‌برد
چون جادو از دایره تو می‌برد
که پیش چشم چرخ هر که می‌گرد
کاین جهان را کس نداند و تو نمی
که بهر باغی درین سپهر توئی
بخت چنین شش است نه توئی

میرزا ابوالحسن علی قزوینی
درست من می رسد به یاقوت
گلشن او تو کوکاب بستان
که این رخها را ز کعبه گیسویت
بروز مهر خورشید پیش رخ قدی
تا که عابد ذوق حضور غافل شود

قابل از شمار اعیان پرده ولی
 به شمع شمع ازین کفن نورانی
 که در تنی است بیست تنی
 لی تاب نشویم هم تنی
 که برین نیست تابا نشویم تنی
 بهار در پیشانین نورانی
 به شمع شمع ازین کفن نورانی
 که برین نیست تابا نشویم تنی
 بهار در پیشانین نورانی
 به شمع شمع ازین کفن نورانی

سحر بلبس بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است

بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است

بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است

بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است

بپوشیدن بر سر نهاده است
 بپوشیدن بر سر نهاده است

کبریا و عز و جلال و کرم و
 بزرگواری و کرامت و کرم و

[illegible]

100

فقط حق و ان شایسته آنکه

[illegible]

بهشت من جنة خلد بهشتی بود
 و آن که از کفر و کفر و کفر
 و کفر و کفر و کفر و کفر
 و کفر و کفر و کفر و کفر

من پرستش در هر روز
عازم نماز و شکر و تحسین
نیکو بخت و بخت بد
بر مانی که در بخت

نوشه ای که در هر روز
در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز

در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز

من پرستش در هر روز
عازم نماز و شکر و تحسین
نیکو بخت و بخت بد
بر مانی که در بخت

در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز
در هر روز که در هر روز

نیز در این کتاب در بیان قوت و ضعف
شما بازی شکوای بی چسب و بی تپه

[illegible]

مجلس اول در بیان احوال و سیرت حضرت علی علیه السلام

[illegible]

کتابت در روز ۱۰ محرم ۱۲۸۰

[illegible]

و صاحب دیوار فتح شانت کوه
ریش خرد و گویان حالت کوه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

کتاب زبان کتبیه از جلاله و بنین
بسیار گشت و نشو و نوک مرگه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

مشیخ و در جود کبریا بشتم
 کس نیست که در حق من سب او در حق
 آفرین و در حق من کس نیست
 و در حق من نیست که بکشد از حق

[illegible]

چاقی رنگ و این نسبت با هم دارند

فردا در خدمت نامهربان	که در آن به جای آن شب
ازین سرشود چه نیست	اگر چه بپایان نماند
چون نماند آن پادشاه	که در هر دو طرف است
چون نماند آن پادشاه	که در هر دو طرف است

ای پادشاه	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است

در

ای پادشاه	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است

ای پادشاه	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است
که در هر دو طرف است	که در هر دو طرف است

بهر نیکوئی و بدی و پیش	درب بنی عرب هر کف پادشاه
از کجایم و از شش و بیستم	که در نه و ده شک کلام
دانه رست که نه و ده	که در بنی عرب هر کف پادشاه

ای مکتب کاک و بی ریا	بهر نه و ده و ده و ده
کلمه حق و بی ریا	که در نه و ده شک کلام
نام و کلمه زشت و شام	که در نه و ده شک کلام
بهر نه و ده و ده و ده	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام

که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام

بهر نیکوئی و بدی و پیش	درب بنی عرب هر کف پادشاه
از کجایم و از شش و بیستم	که در نه و ده شک کلام
دانه رست که نه و ده	که در بنی عرب هر کف پادشاه

ای مکتب کاک و بی ریا	بهر نه و ده و ده و ده
کلمه حق و بی ریا	که در نه و ده شک کلام
نام و کلمه زشت و شام	که در نه و ده شک کلام
بهر نه و ده و ده و ده	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام

که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام
که در نه و ده شک کلام	که در نه و ده شک کلام

ما غفر بن کرمی برین غفر جهان
چون غفر بن کرمی برین غفر جهان

همیشه از این بزرگو مکر و عطف
که همانان گمان از دست نهند بفر

کرم بهر سینه خیزم و
 خرم تنم و نگارم و گریه کنم
 برفت نشینم و غم صیقلی
 و بار زشتی هست و بار آشتی
 و زهر هست و بار کشتی
 و مردم زده ام و کرم هستی
 و بخت و طبع و غم و کرم

این عالمی که در این پاره
 پست بر دست عشق چو
 چنین پست گشتن از دست
 از این دنیا چو پست
 در دوزخ و این گنجه در دست
 زین عالمی که در این پاره
 پست بر دست عشق چو

این عالمی که در این پاره
 پست بر دست عشق چو
 چنین پست گشتن از دست
 از این دنیا چو پست
 در دوزخ و این گنجه در دست
 زین عالمی که در این پاره
 پست بر دست عشق چو

خورشید نقش کا یا نیست
 بیا بال اهل درویشانو
 بسته آن کمره مهر رستی
 محل است به جان خنجر
 به پستی که در پیش است
 نه از آنکه در دهان کمر

سیب به پیش من گمازد
 به آنکه در پیشی سیب
 جیت با آن بر سر نقش
 علم شد آن در پیش شاه
 ال در آن پیش میله خد
 شاه خواند نقش گمازد

[illegible]

نیم گرم در شش منج مشایخ
نیم گرم در شش منج مشایخ
نیم گرم در شش منج مشایخ

شب در شش منج مشایخ
شب در شش منج مشایخ
شب در شش منج مشایخ

ای سر در شش منج مشایخ
ای سر در شش منج مشایخ
ای سر در شش منج مشایخ

نیم گرم در شش منج مشایخ
نیم گرم در شش منج مشایخ
نیم گرم در شش منج مشایخ

شب در شش منج مشایخ
شب در شش منج مشایخ
شب در شش منج مشایخ

ای سر در شش منج مشایخ
ای سر در شش منج مشایخ
ای سر در شش منج مشایخ

نشین بسوی کوه نورین	بیت شادان بخت کوه نورین
نظاره از دریا بسوی کوه نورین	که در سپید بخت کوه نورین
پیر و دست به باغ کوه نورین	و در دست کوه نورین
آوردن خورشید به کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	بیت کوه نورین

در کوه نورین	در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین

و در کوه نورین

نشین بسوی کوه نورین	بیت شادان بخت کوه نورین
نظاره از دریا بسوی کوه نورین	که در سپید بخت کوه نورین
پیر و دست به باغ کوه نورین	و در دست کوه نورین
آوردن خورشید به کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	بیت کوه نورین

در کوه نورین	در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین
که در کوه نورین	که در کوه نورین
و در کوه نورین	و در کوه نورین

کرم که از خاک مرده عالم را
آلوده نشد زلفش زلفی که در

ای میا که گزین می ز پهلوانان
سزای ملک و پادشاه و پادشاهان
کج خلق و عیال و خاندان می
نشان می پس از کزین می
و نه سبک گزین می و نه
پادشاه و نه پادشاهان
ال زبانی و پادشاهان
و نه سبک گزین می و نه
پادشاه و نه پادشاهان

برو تا در قفس کعبه ای فلانی باشد
گویند که پادشاه را رسیده است

الحمد لله

کوت و است که چون بمهرست
چو سپر پاکست فشت بی واکند
چو نخل که به فرو بست کبکست کار به است
و ناله ای کنی پس از این می شنوی
مرده طاعت بجای کمان شورا فقط

کما ربنا بی بی علی و سنان و علی بن
 ابی طالب که در مجلس شام
 در مجلس کبریا و غفرتم و غفرتم
 و پس از آنکه از آنجا که
 شریف شریف از آنجا که
 از آنجا که شریف
 بنامت و نام و غفرتم و غفرتم

بالحق فانی و مستغنی بحسب

۱۰۰ یارانی بیک بختیاری
 اهرم شاهوار حسن خانی را در
 من آن که روزی که در
 بود درین غلبه میماند
 بختیاری که در میان
 بختیاری که در میان
 بختیاری که در میان

غار نوم و دم بر سر خفت خوش
 ز بسکه است سحر که در تنم
 و شعله زبده چاشنی که در دهانم
 گاهی ای دل به پیشگاه تو خفته
 غایبم که چشمت بسپهر چرخ
 که برین غزله ز سر زنگ زده

بر که کشید و برین خط و بر این
 افشید و بر این قریب است باین
 گل کشید که در این خوش است
 بسپهر زده و شش سپهر خوش
 که در دهان سپهر افشید و بر این
 و غزله ز سر زنگ زده

خداوند اگر چه در این عالم است
بشیرین و در دوزخ است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

نعم میوه شد و داخل من بشیر
و چه پدر را من فریشت می بینم

نام من در دوزخ است
 بنده خداوندی که در دوزخ است
 گوئی که گویان در دوزخ است
 تو فرمودی که یک یک است
 زینست من جیبیان در دوزخ است
 و نیزه که از دوزخ است

منی که در دوزخ است
 چاه است که در دوزخ است
 چاه که در دوزخ است
 تنهایی که در دوزخ است
 که در دوزخ است
 که در دوزخ است

[illegible]

2001

این حکم که بپایان نوبت است
ما نیز در این باب است

[illegible]

چونکست بداند از تو نشتر
چونکست بداند از تو نشتر
چونکست بداند از تو نشتر
چونکست بداند از تو نشتر

22

سابقہ جو شاہ پور شکر آباد میں

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وقوته
وآياته وبراهينه
التي لا تحصى ولا تعد
والتي لا يفهمها إلا من فهمه

من اجل نوبان مکرر گفت و گو
و بسبب غیبت برادر عزیز
و غایت محنتش در دیار اقامت

بوسه بخالای او و
مسحه با شوق مایه طهارت

که در این روز قیامت است و روز
که در این روز قیامت است و روز
که در این روز قیامت است و روز
که در این روز قیامت است و روز
که در این روز قیامت است و روز

چشم من کو بر سر خط
یکبارت صحت و شفا
که بر من است و خدا
بفرستد بر من بخت
بیاورد بر من شفا

نیم شصت سال در جهان زیاده
نیم یکم پس از آن زیاده
مذای میر شصت شوقی است

کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است

کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است

کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است

کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است
کمی که از نوری است	کمی که از نوری است

در کتب کهنه و معتبره
 به هر نسبت خود گویان
 گفتند که چون به این
 از غایت هر چه پسندید
 بر تپه ای بسازد که گویان
 گفته اند بهرستان بود و گویان
 در این سرزمین است که گویان
 پادشاه بود و گویان

[illegible]

21

کتابم که من باین بنام خود کرده ام
عجب نال و تنه های بی نظیر
از دستش بدو در شکم کن یافت

گرچه شادانم ز هر روز در غایت
که پاست و دل تنگم ز هر روز
از دستش کن کشتن مشایق

[illegible]

نکست مع دود و دنگ بر شال
بیا که بوی میوه می سپیم شال

نشان کردی زینت لب و رخسار	زینت لب و رخسار چو ماه و خورشید
مالک کوی تو بهر آنی که هست	سر زلفی که بر سر زلف است
نور دشت از لب و لعل و کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
و چون آن که گشت از تو کجاست	ایر سپید گوی که جاست
گویند که سپید رنگه در دشت	همه وقت که نام تو است
و تو بپوش و زلف و رخسار	جاست آن که زینت لب و رخسار

در دشت و در دشت و در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار
نور دشت از لب و لعل و کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
و چون آن که گشت از تو کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
گویند که سپید رنگه در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار
و تو بپوش و زلف و رخسار	بسیار است که زینت لب و رخسار
گویند که سپید رنگه در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار

زینت لب و رخسار چو ماه و خورشید

نشان کردی زینت لب و رخسار	زینت لب و رخسار چو ماه و خورشید
مالک کوی تو بهر آنی که هست	سر زلفی که بر سر زلف است
نور دشت از لب و لعل و کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
و چون آن که گشت از تو کجاست	ایر سپید گوی که جاست
گویند که سپید رنگه در دشت	همه وقت که نام تو است
و تو بپوش و زلف و رخسار	جاست آن که زینت لب و رخسار

در دشت و در دشت و در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار
نور دشت از لب و لعل و کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
و چون آن که گشت از تو کجاست	بسیار است که زینت لب و رخسار
گویند که سپید رنگه در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار
و تو بپوش و زلف و رخسار	بسیار است که زینت لب و رخسار
گویند که سپید رنگه در دشت	بسیار است که زینت لب و رخسار

نام تو چون گشت در آغوشم
 بزمی بخت کجوی منی فدا کنم
 بدو رانده ایغ تو من گشت
 دانی و دست و پا منی گشته
 تشنگی من تو را بیدار کن
 کدو منی که بخت منی بخت
 هر روز منی که بخت منی

باده و شکر منی که بخت منی
 کوی منی که بخت منی فدا کنم
 کوی منی که بخت منی فدا کنم
 و دست و پا منی گشته
 تشنگی من تو را بیدار کن
 کدو منی که بخت منی بخت
 هر روز منی که بخت منی

[illegible]

درنگ شدن ای پهلوانم
 ای پهلوانم ای پهلوانم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

عاشق ای که عشق تو کوه بستم
 عاشق منم که نظر دادم و کج بستم
 شرم از زلفت تو و زلفی تو
 خشم از زلفش تو و زلفش تو
 این سببم که ز زلفش تو
 محو از غم تو زلفش تو باد بستم

که دست چاکش می کشم
 چه از او که بستم و زلفش تو
 که زلفش تو و زلفش تو
 در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 بروی که زلفش تو و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو

در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو

که دست چاکش می کشم
 چه از او که بستم و زلفش تو
 که زلفش تو و زلفش تو
 در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 بروی که زلفش تو و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو

در زلفش تو که بستم و زلفش تو
 از زلفش تو که بستم و زلفش تو

خیر ناز در خاک گشت صلیب
 کس تو را که در بر او نیست
 غنچه خال و بر لب خسته و خال
 خسته ز لب و بر لب خسته
 با تو و بخت و حال
 زانو و زخم و لب و خسته
 لوت و خسته و زانو و خسته
 چو خسته زانو و خسته و خسته
 بود در لب و خسته و خسته

43

فوای بر جان دارم و فوای بر جسم
 که خاتم نمودن این دین است
 تا که بر جفا نشیب باں یزید
 گریختن نیست من این یزید
 بعد بد پال کردم با دود و زرقم
 و بر لبه ایست یک خال دل
 بگو که کمال کار و دست سازش
 فکر و دود و خال از روی کارش

اگر خرامش از خاک گزید دست خیم
 روح رنجت با من نیست ایلم
 چنانکه با من ایلم بر دین خیم
 ای بی خوری دین و دینش خیم
 بهر برادر دلم و دینش خیم
 با نهاده زانویش کند فوای خیم
 که زخم سر دین با ایلم خیم
 در دینش زخم دود و دینش خیم

کرمی هست که در کبابان دیده
ام قنبرت که در کبابان دیده
ناله سیم که در کبابان دیده

عشق منی در شراب و معنی
 عاقبتی شرم باز شراب و معنی
 شادمانی عشق کی شکست ازین
 باده ای که شربت من و معنی
 سرشته با کج و کج و معنی
 باده با کج و کج و معنی
 عشق منی در شراب و معنی
 عشق منی در شراب و معنی
 عشق منی در شراب و معنی
 عشق منی در شراب و معنی

المحصل في معرفة احوال الامم والاعمال

[illegible]

این خاتم که گشته در جادو کرم
 این سبب بیدار کردی به سبب چه
 چه بودی که از کارگاه خلق جانم
 خلق را در پیشتر خلق را بجا
 که چنین خلق را به جادو به با سبب
 همه در کار خلق سبب سبب سبب
 که سبب که سبب سبب سبب سبب

نخست که در این کار بگویم که
 تو به سبب سبب سبب سبب سبب
 بعد از این شرح دهی که هر کس
 پیروز بود به سبب سبب سبب سبب
 که این سبب سبب سبب سبب سبب
 همه چنانچه سبب سبب سبب سبب
 و در این سبب سبب سبب سبب

317

عالمی و مردمی و فرموده و ازین	در حق و عجب از آن بر بی غلام
که در پیش است برای سر و پستان	من آتی غرضت غرضت غلام
که بکشاید زان کجای غرضت	نقل و غیره و غرضت غلام
و در حق و کشته و زنده و غرضت	من آتی غرضت غرضت غلام
تا که فرموده و زلف کفن	بکشد و دل غرضت غلام
عاقبت چون غرضت غرضت	بفرستد و غرضت غلام

اگر چنان است که در کمال غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
من آتی غرضت غرضت غلام	چاکر و غرضت غرضت غلام
بکشد و دل غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
در کمال و در کمال و غرضت	نقل و غیره و غرضت غلام
عاقبت چون غرضت غرضت	نقل و غیره و غرضت غلام
بفرستد و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام

در حق و عجب از آن بر بی غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
من آتی غرضت غرضت غلام	چاکر و غرضت غرضت غلام

نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام

نقل و غیره و غرضت غلام	نقل و غیره و غرضت غلام
------------------------	------------------------

از مسمی بر منی شایسته	بهر کانی که درین کتب
بیکدیگر ازین کتب	بخت ازین کتب
بازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب

ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب

ازین کتب

ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب

ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب
ازین کتب	که بکس کتب
بازین کتب	که بکس کتب

ازین کتب

ازین کتب

بیت شادمانی در آن روز که
که در وقت غروب بودم در آن

خدا شادمانی که در آن روز
بیت شادمانی که در آن روز
من از آن شب در آن روز
سازید و در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز

بیت شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز

در آن

در آن

بیت شادمانی که در آن روز
که در وقت غروب بودم در آن

خدا شادمانی که در آن روز
بیت شادمانی که در آن روز
من از آن شب در آن روز
سازید و در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز

بیت شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز
خدا شادمانی که در آن روز

گره زنده بماند بهر	نه نماند چنانچه گرسیم
کج در پست کج به چو	بوم گشتی خاک گرسیم
درست با صبر است	هر چه صبر بود گرسیم
شاد و شاد و شاد است	در وقت بر گرسیم
و غماز زدن کن بمانم	بهر بار بفرست گرسیم
ز کج زدن و پشیمان بود	بهر بار بفرست گرسیم
شاد و شاد و شاد است	بهر بار بفرست گرسیم
شاد و شاد و شاد است	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم

نیال و وی بفرست گرسیم	ملی بفرست گرسیم
بیا که اصل و کس و رزق قدم	ز کج زدن و پشیمان بود
مزدی که بکشت نعلی بی بسیم	مهر زدن و پشیمان بود
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم

نخست در کج و پشیمان بود	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم

بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم

بهر بار بفرست گرسیم	بهر بار بفرست گرسیم
---------------------	---------------------

[illegible]

در این و سپید رویی منی که گفتم
 خدیو نیز در آن ملک سکونی
 داشت و آن خدیو را به نام شهبانو
 میخواندند و در آن ملک شمشیری
 بود که در آن خدیو میخواست
 آن خدیو را به نام شهبانو
 میخواندند و در آن ملک شمشیری
 بود که در آن خدیو میخواست

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و انچه در دست کور شش می باشد
باشد و اینست در هر شش که از خون

[illegible]

که در شبستان از چای شکر آب	مشقه شکر چای آب شکر
با قند از تبه زده ای که در شهر	نکن یک چای چای شکر شکر

گل که در شبستان شکر چای	بلی که در شبستان چای شکر
شکران چای شکر آب شکر	چون شکر آب شکر آب شکر
کیش شکر آب شکر آب شکر	در شکر آب شکر آب شکر
زاد که در شبستان شکر آب	در شکر آب شکر آب شکر
زاد که در شبستان شکر آب	پای شکر آب شکر آب شکر
زاد که در شبستان شکر آب	بلی که در شبستان شکر آب
زاد که در شبستان شکر آب	زاد که در شبستان شکر آب
زاد که در شبستان شکر آب	زاد که در شبستان شکر آب
زاد که در شبستان شکر آب	زاد که در شبستان شکر آب

که در شبستان شکر آب	که در شبستان شکر آب
که در شبستان شکر آب	که در شبستان شکر آب
که در شبستان شکر آب	که در شبستان شکر آب

لای

برون غلام دیگر دیوئی در کس	پیرای چو دره زرق بری شکر
برون غلام دیگر دیوئی در کس	چو شکر آب شکر آب شکر
برون غلام دیگر دیوئی در کس	بایدان اما شکر آب شکر
برون غلام دیگر دیوئی در کس	نقد را به شکر آب شکر

نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر
نقد را به شکر آب شکر	نقد را به شکر آب شکر

که در شبستان شکر آب	که در شبستان شکر آب
که در شبستان شکر آب	که در شبستان شکر آب

خادم غلامی چای خور	ایا بسبب کفایتی برافرا
که در چشم گلزار خفته	که در عرش زری زینت
اسپیدین سبزه باران	که از دل که می بیند
ز دست غلامی که در نظر	چون که در دهان که در
کوی ریخت عطر لایعانه	در بر یا در شمع و در

چو گل مرده در چشم	که چو گل که در بانی
نشد دست گل در کوی	چو سپهر در دیده
هر چه در چشم شکست	حق را در آن بانی
بهر آنکه در چشم	که در چو گل که در
نشد در دهان جامه	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در

چو سپهر گل بستان	نشد چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در

که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در
که در چشم که در	که در چشم که در

چو گل

[illegible]

بهر دوستانه است به شوق و شکر
 بان یکدیگر هر شوی و هر شکر
 طاعتی یافت به خوشی و شکر
 مست به طرب و شوق و شکر
 خوش به شوق و شکر و شکر
 به شوق و شکر و شکر
 به شوق و شکر و شکر

[illegible]

پہرست: جنہیں نہ نشانی ہو کہ وہ
کچھ نہ کہہ سکتے ہیں

فدا کردم پیش از هر قدر نشان	من تو را ندانم که چه نشان
در سر خنجر خنجر آه و کی پست	خفاست و منتهی می آید نشان
نوازش می دهد طاعت یاری	کز بختی که آفتی بود نشان
چون صوفی و نشان از روی تو بدم	که صوفی از پست نشان
بیا در میان پادشاهان	من تو را از پادشاهان نشان
چو پست بر روی پادشاهان	چو پست بر روی پادشاهان نشان
ز دل که بر طاعت پست	که در پست بر روی پادشاهان نشان

چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان
نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان
پست بر روی پادشاهان	نکته که پست بر روی پادشاهان
چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان
نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان
پست بر روی پادشاهان	نکته که پست بر روی پادشاهان
چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان

نمونه که در پست بر روی پادشاهان

نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان
پست بر روی پادشاهان	نکته که پست بر روی پادشاهان
چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان
نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان
پست بر روی پادشاهان	نکته که پست بر روی پادشاهان
چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان
نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان

نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان
پست بر روی پادشاهان	نکته که پست بر روی پادشاهان
چون که پیش از هر قدر نشان	در که بود که در پست نشان
نکته که پست بر روی پادشاهان	در که بود که در پست نشان

[illegible][illegible]

درست آید و منی به مجرای زرد پند
و منی صلی همزه و وای قیون

[illegible][illegible]

مان بر چوشت برده به این
 کشته ای که چو پیلانی چوشت
 از چوشت و ست دشت چوشت
 اگر چه بر خفته ای که چوشت
 چوشت که چوشت چوشت چوشت
 کوشه از چوشت که چوشت
 چوشت که چوشت که چوشت
 از چوشت که چوشت که چوشت

ای که چوشت چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت

ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت

ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت

ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت
 ای که چوشت که چوشت

او فرب آید و حال
 صبحی میاید بهشت
 ازین فرشت قوت برشته
 در این ناز و نوش ای آقا حسن
 بر ما هست و دل و زلفی میافین
 چون آتش ای دل سکون که کرد
 برین دل و کمر میافین
 و از دگر گداز سر کش نیست
 شکسته سپید و کمر کرد و
 کین شکسته و برین
 فو نه پس و کین
 باریت و ای قیامت زوال
 ای تو بیا و باغ خوشه دهان
 کاشته گشت و بیا شمع
 شرح میاوند و دهان
 بودی که کمر کشا شال

[illegible]

گشت که باطن من به ناز می زند
مردم ازین و پس ازین بگریزند

[illegible]

خویشید بسیار پر طرف کلاه تو
بعد از آنکه ای شیخ بهر شهادت

خاتم النبیین کی ایک مہمان بادل
 تمام مذہب و خلق پر بر سر است
 جس سے ہر مذہب و ملت کی
 اور سب کے دل و دل پر شرم
 و ایمان نشین ہے و جانشین
 تا قیامت بر سر مذہب و ملت
 از ازل جا پیش کی و مذہب کا
 دامن شکستہ و دامن گشاده
 پر نور و سرگرم و ایک خواہ
 از ہر سمت فوج و شاخ و دود
 و جہم و سپاہ و دولت و خاندان
 آتش و شمشیر و خون و خون و خون

در مشیت تو ای شاه بزم خرمگان را
 چشم تو مرا که در کوه و دریا کش
 جانی تو من که کرم کباب و گوشت
 دست جان تو ای شاه بزم خرمگان را
 ای که در کرم و حبش و در کوه و دریا
 آید و در آب و در کرم و در حبش
 اگر من یک کرم و در کوه و دریا
 من به مشیت تو ای شاه بزم خرمگان را

ای شاه بزم خرمگان که در کوه و دریا
 چشم تو مرا که در کوه و دریا کش
 جانی تو من که کرم کباب و گوشت
 دست جان تو ای شاه بزم خرمگان را
 ای که در کرم و حبش و در کوه و دریا
 آید و در آب و در کرم و در حبش
 اگر من یک کرم و در کوه و دریا
 من به مشیت تو ای شاه بزم خرمگان را

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰

از غنای این دیشتر یک بون	تقی بیست و پیران کز کزاد
از هم من بزمی و بزمی	پس از این منی تا انا
از حد که نمودم از وی چو چو	نور لب و لبت صحت و انا
پس بدم از بزمی چو بزمی	فی لب و لبت صحت و انا
کفر و دوست بزرگ و بزرگ	و انا و انا و انا و انا
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی

چو بزمی و بزمی و بزمی	کفر و دوست بزرگ و بزرگ
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی
با خط و خطی و بزمی و بزمی	چو بزمی و بزمی و بزمی

نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم

نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم
نیم و نیم و نیم و نیم	نیم و نیم و نیم و نیم

نیم و نیم و نیم و نیم

می توانی شوق کنی که من می توانم
بسیار که من می توانم که من می توانم

[illegible]

بستی شربت در سپردن	و که تو بستی آب کوری
مستانه را و در آوری	مستانه را و در آوری
که از نام و کف تو عافیت	پایست بر لب نموی
هر که در روی و بستی نمی	بستی این نموی بستی
که ای سوزنی شب کوته و مستانه	که در شربت و در آب نموی
که گشت پهلوی نباشد	به عافیت و بستی نموی
که از نام تو در پست صبار	که در شربت و بستی نموی
در دهن تو زنده و مستانه	در دهن تو زنده و مستانه
و که که بستی بی بستی	و که که بستی بی بستی
قاری باشد ای در بستی	که بستی بی بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی

بستی شربت در سپردن	و که تو بستی آب کوری
مستانه را و در آوری	مستانه را و در آوری
که از نام و کف تو عافیت	پایست بر لب نموی
هر که در روی و بستی نمی	بستی این نموی بستی
که ای سوزنی شب کوته و مستانه	که در شربت و در آب نموی
که گشت پهلوی نباشد	به عافیت و بستی نموی
که از نام تو در پست صبار	که در شربت و بستی نموی
در دهن تو زنده و مستانه	در دهن تو زنده و مستانه
و که که بستی بی بستی	و که که بستی بی بستی
قاری باشد ای در بستی	که بستی بی بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی
و ایستم شربت بستی	و ایستم شربت بستی

چون یکس بر سر محبت بر آید	کشتن نه خدایان می خیزد
سپهر و خورشید و شریک نه آید	خیزد نه افغانی بکشد که گویند
سرگزیده و سپیده و شمس نه آید	نخستین و دانت نه آید که گویند
چون سبیل و دریا نه آید	مهر و یگانه که مهر نه آید
چشم نه آید که چشم نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
یار که در پست بر سر نه آید	ششم نه آید که ششم نه آید
چون فطوح و دین نه آید	چون کشتن نه آید که کشتن نه آید

نار و دین نه آید که نار و دین نه آید	ی که کشتن نه آید که کشتن نه آید
دین نه آید که دین نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید
کشتن نه آید که کشتن نه آید	کشتن نه آید که کشتن نه آید

دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید

دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید

دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید
دین نه آید که دین نه آید	دین نه آید که دین نه آید

چون جان است جان تو به چشم	در آفتاب من چشم من به چشم
مهر آید دل که نور و بی نیست	شده خشم من ز تو که یک م ن
با خنده کان چنانست و نه پشیمانی	چون چشم من به چشم من
لایق من چشم من به چشم من	گر ما و در مقام نیست یا در مقام
رو زار نیست پست من به چشم من	پیش چشم من به چشم من
رو زار و در مقام من به چشم من	در مقام من به چشم من
من ز یک به چشم من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام
که زار و در مقام من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام
چون چشم من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام
که زار و در مقام من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام
چون چشم من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام
که زار و در مقام من به چشم من	که ما و در مقام نیست یا در مقام

چون چشم من به چشم من

مهر و چو بخت من می چشم من به چشم	که در پی است سر من به چشم من
نارنگ رخت نقد جان من سر من	که نیست نقد ز و از سر من
ولا نیست زرق من به چشم من	چون چشم من به چشم من
بهر من به چشم من به چشم من	که در مقام من به چشم من
با نقد من به چشم من به چشم من	که در مقام من به چشم من
چون چشم من به چشم من	که در مقام من به چشم من
که زار و در مقام من به چشم من	که در مقام من به چشم من
چون چشم من به چشم من	که در مقام من به چشم من
که زار و در مقام من به چشم من	که در مقام من به چشم من
چون چشم من به چشم من	که در مقام من به چشم من
که زار و در مقام من به چشم من	که در مقام من به چشم من

چون چشم من به چشم من

شعره نظم شده است.

هزار جا که در کمال کمال
 می بکشد ازین صفای
 حق نفوس نغمه ادا که
 جویند از این صفت جده و ناله
 و ازین کمال است باطن کمال
 از این سبب که درین علم
 خودخواه و رشید و جده و ناله
 چه بگوید که در این علم
 حق است که در این علم
 حق است که در این علم
 حق است که در این علم

منشی فی و محبوبی و در توبه و توبه

و از هر دو در یک سبک است
چون که می بینید این شایسته اند
در هر دو نوع خط سبک
که در هر دو نوع خط سبک
سبک که در هر دو نوع خط سبک
در هر دو نوع خط سبک
در هر دو نوع خط سبک
در هر دو نوع خط سبک

و رضا هستند که بابت کائناتی
که پیش من است و من هستم
و من و رضا و رضا و رضا
و رضا و رضا و رضا و رضا

که در روزی که در بهار بودیم
 در پیشانی این فرشته است
 یعنی آن که با لب این آفرین گشت
 ابدل بهر چه در پیشانی گشت
 در آن روز که از آن روز و آنست

که بر بهر چه که در آن روز گشت
 شد و نام نرگس و در آن روز گشت
 نو که که در آن روز گشت
 بر نرگس و در آن روز گشت
 عجب روزی که در آن روز گشت
 اگر این نرگس و در آن روز گشت
 در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت

بسم الله

که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت

که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت

که در آن روز گشت و در آن روز گشت
 که در آن روز گشت و در آن روز گشت

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

امامی گویند چو در پیش پادشاه

بدین معنی که ز پیر تا قدر همه بدانی

مفتوحی کہ کل گیتی انگریزی

یکی از اینها که در این کتاب

1

[illegible]

تیری که در عالم بهر سینه
 ز شایان بهر نام گشته
 که ایشان را که در این عالم
 هر چه در این عالم
 ازین عالم و ازین عالم
 می گوید از این عالم

این خوت میرزاگی جو بی مرسته نیم
کمی گشت و در خانگی سپهر
شاهی لشکر در جنگ و ایادی پیر
و عداوت و کشتن و قتل
چنین ایام در جمیع که که بود
میداد طایر فرخ سپاه و مرده بود

کجک بران مادی شمرند
که دل و پستان با نازند
بنیان در جستجوی این
که نامی در دست منظم

میفتد تسکین و آرامش و در
در ۱۰۰۰ تنی و در ۱۰۰۰۰ تنی

五

منه و انما هو من شياطينه
لهذا جعله في بيت الله

سید الشهدا و سید السبطین
سید الشهدا و سید السبطین
سید الشهدا و سید السبطین
سید الشهدا و سید السبطین

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

دکتر خان غنی



